

جایگاه پاشالیک بغداد و امارت بابان در روابط ایران و عثمانی

۱۲۶۶-۱۲۳۶ هجری قمری

[DOI: 10.61186/pte.58.58.6](https://doi.org/10.61186/pte.58.58.6)

نصراالله صالحی^۱

چکیده: نقش و جایگاه پاشالیک بغداد و امارت بابان در روابط ایران و عثمانی، مورد غفلت قرار گرفته است. دولت عثمانی مدتی بعد از پیمان زهاب (۱۰۴۹ق.)، پاشالیک بغداد را تأسیس کرد. در مناطق گردنشین شمال عراق نیز امارت بابان دارای استقلال نسبی بود. دولت ایران از پیمان زهاب تا عهدنامه دوم ارضروم (۱۲۶۳ق.)، به مدت ۲۱۴ سال، با سه کانون قدرت باب‌عالی، بغداد و بابان مواجه شد. در این دو سده، قلمرو غرب ایران، در معرض انواع تهدیدها قرار گرفت. در پژوهش حاضر، بر پایه منابع ایران و عثمانی، به روش داده کاوی و رویکرد تحلیلی- انتقادی، نقش و جایگاه پاشالیک بغداد و امارت بابان در روابط ایران و عثمانی تبیین شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، با به قدرت رسیدن سلطان محمود دوم، رشته اصلاحاتی در دولت عثمانی آغاز شد که به تدریج منجر به احیا و افزایش نفوذ و قدرت دولت مرکزی عثمانی در ایالات شرقی گردید. با تغییر ساختار قدرت در بغداد، زمینه برای برچیدن امارت بابان فراهم شد. با غلبه بغداد بر بابان که در حقیقت چیرگی عثمانی بر عراق بود، روابط ایران و عثمانی وارد مرحله جدیدی شد.

واژه‌های کلیدی: ایران، عثمانی، پاشالیک بغداد، امارت بابان، فتحعلی شاه، محمود دوم

The Role of Pashalik of Baghdad and Baban Emirate in Iran-Ottoman Relations (1236-1266 AH/1821-1847 AD)

Nasrollah Salehi¹

Abstract: The role and status of the Pashalik of Baghdad and the Baban Emirate in Iran-Ottoman relations has been mostly neglected. The Ottoman government established the Pashalik of Baghdad sometime after the Treaty of Zuhab (1049 AH/1639 AD). Baban Emirate had relative independence in the Kurdish regions of northern Iraq. For 214 years, from the Treaty of Zuhab to the Second Treaty of Erzurum (1263 AH/1847 AD), Iranian government faced three centers of power: İstanbul, Baghdad and Baban. During these two centuries, the western territory of Iran was exposed to various threats. In the present research, based on Iranian and Ottoman sources, and using the data-mining method and analytical-critical approach, the role and status of the Pashalik of Baghdad and the Baban Emirate in Iran-Ottoman relations has been elaborated. The findings of the research show that when Sultan Mahmud II came to power, a series of reforms began in the Ottoman government, which gradually led to the revival and increase of the influence and power of the Ottoman central government over its eastern provinces. By changing the power structure in Baghdad, the ground was paved for dismantling of Baban's Emirate. With Baghdad's victory over Baban, Iranian-Ottoman relations entered a new phase.

Keywords: Iran, Ottoman, Pashalik of Baghdad, Baban Emirate, Fath Ali-Shah, Mahmud II.

¹ Associate Professor of History, Farhangian University Salehi.nasr@gmail.com
Receive Date: 2023/09/29 Accept Date: 2023/12/1

مقدمه

در جستار حاضر به جایگاه امارت بابان و پاشالیک بغداد در روابط ایران و عثمانی پرداخته شده است.^۱ هدف از این پژوهش، بررسی و تبیین نقش بابان و بغداد در روابط ایران و عثمانی است. بعد از پایان جنگهای ایران و عثمانی و انعقاد پیمان زهاب (۱۰۴۹ ق.)، عراق عرب با مرکزیت بغداد و شمال عراق با مرکزیت شهرزور که مسکن ایلات کُرد بود، از ایران جدا شد. دولت عثمانی برای اطمینان از تثبیت حضور خود در عراق، اقدام به تأسیس پاشالیک بغداد کرد و افرادی را با عنوان «پاشا» یا «وزیر» برای اداره عراق منصوب نمود. در شهرزور، به عنوان قلمرو امارت بابان، حکامی به عنوان «پاشا» از سوی بغداد منصوب می‌شدند. بابان و بغداد اگرچه جزو قلمرو امپراتوری عثمانی بودند، اما در عمل دولت مرکزی عثمانی به ویژه از سده دوازده تا نیمه سده سیزده، فاقد قدرت کافی برای اعمال اقتدار در این ایالات بود. دوری ایالات شرقی از استانبول و نیز توجه و تمرکز باب‌عالی به قلمرو غربی خود، بابان و بغداد را به سوی استقلال و خودمختاری نسبی سوق داده بود. ناتوانی دولت عثمانی در ایالات شرقی، موجب خلاء قدرت (Power vacuum) شده، و لذا قلمرو غرب ایران، از شمال تا جنوب، در معرض انواع تهدیدها قرار گرفته بود. کشمکش‌های بین بغداد و باب‌عالی و نیز برخوردهای نظامی میان بابان و بغداد، قلمرو عراق را از آرامش و امنیت عاری ساخته و پیامدهای نامطلوب آن دامنگیر مناطق سرحدی ایران شده بود. از این رو، دولت ایران و نیز والیان و سرحداران غرب ایران، ناخواسته درگیر کشمکش‌های میان باب‌عالی، بغداد و بابان شده بودند. پس ایران در قلمرو غرب خود با سه کانون قدرت معارض استانبول، بغداد و بابان مواجه بود. ایران به دلیل ناتوانی دولت مرکزی عثمانی در ایالات شرقی، به ناچار برای تأمین امنیت سرحدات و اتباع خود با امارت بابان و پاشالیک بغداد روابط مستقیم برقرار کرده و در بیشتر رویدادهای قلمرو آنها ورود می‌کرد. ورود ایران برای حل و فصل مسایل پیش‌آمده در قلمرو عراق، گاه با خواست یک از سه کانون قدرت فوق صورت می‌گرفت. با این حال، برخی پژوهشگران به

۱ مقطع زمانی پژوهش، فاصله زمانی دو رویداد مهم است: آغاز عملیات نظامی ایران در قلمرو عثمانی (۱۲۳۶ ق.) که منجر به انعقاد معاهده اول ارضروم (۱۲۳۸ ق.) شد، و پایان امارت بابان (۱۲۶۶ ق.) که یکی از نتایج معاهده دوم ارضروم (۱۲۶۳ ق.) بود. نگارنده در مقاله دیگری با عنوان «امارت بابان و امنیت قلمرو غرب ایران»، به مقطع زمانی ۱۲۱۲ تا ۱۲۳۶ ق. پرداخته است.

دلیل ناآگاهی از ساختار قدرت در ایران و عثمانی در سده ۱۲ و ۱۳، درگیر شدن ایران در منازعات بابان و بغداد را به غلط «دخالت» دانسته‌اند. از محققان تُرک، متین آتماجا (2021: 67)، و از پژوهشگران ایرانی، مظفری و همکارانش، (مظفری، ۱۳۹۸: ۶۶ و ۱۳۸۹: ۱۵)، چنین دیدگاهی ابراز کرده‌اند.

پیشینه پژوهش

درباره موضوع جُستار حاضر، پژوهش مستقلی انجام نشده است. آتماجا (۲۰۱۹ و ۲۰۲۱)، درباره «بابان»، و مظفری و همکارانش (۱۳۸۹ و ۱۳۹۸) درباره «اردلان» مقاله‌هایی منتشر کرده‌اند. امین‌پور و همکارانش (۱۳۹۱)، مقاله‌ای درباره یکی از پاشایان بابان، عبدالرحمن‌پاشا، منتشر کرده‌اند. صالحی (۱۳۹۹ و ۱۴۰۰) دو مقاله درباره معاهده اول و دوم ارضروم که در پیوند با مباحث پایانی مقاله حاضر است، منتشر کرده است.^۱ کتاب چهار جلدی نصیری با عنوان «اسناد و مکاتبات...» (۱۳۶۶ و ۱۳۶۸ و ...) حاوی بخشی از اسناد مهم عثمانی است. همچنین، کتاب دو جلدی تیموری (۱۳۸۴) با عنوان دو سال آخر... دارای تعدادی از اسناد انگلیس است. اسناد فوق، داده‌های ارزشمندی درباره موضوع پژوهش حاضر در اختیار می‌گذارند. از محققان تُرک، دوغان (۲۰۱۱) سیاست تمرکزگرایی دولت عثمانی در دوره محمود دوم را بررسی کرده است. چتین سایا (۲۰۱۷) در قسمتی از کتاب خود، به اصلاحات تدریجی و گسترده در عراق دوران عبدالمجید و عبدالحمید دوم پرداخته است.

موقعیت جغرافیایی-تاریخی شهرزور/سلیمانیه

شهرزور یا شاره زول از مساکن قدیم کردها و امروزه در خاک عراق واقع است. ابن حوقل در ابتدای سده چهارم می‌نویسد: «شهر کوچکی است نزدیک عراق و اغلب مردمان آن اکراداند [...] فراخی معیشت و ارزانی و موقعیت خوب بر اهمیت آن افزوده است.» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۲). حمدالله مستوفی بنای این شهر را به قباد بن فیروز ساسانی نسبت می‌دهد. وی درباره وجه تسمیه شهرزور به نقل از نویسنده صورالاقالیم می‌نویسد: «شهرزور بدان گویند که پیوسته حکامش اکراد بوده‌اند و هر که را زور بیشتر بوده حاکم می‌شد.» (مستوفی، ۱۳۶۲:

۱ مقاله دیگری با عنوان «مارت بابان و امنیت قلمرو غرب ایران، ۱۲۱۲-۱۲۳۶ق.» در دست انتشار است.

۱۰۸). در تقسیمات اداری دوره ساسانی، شهرزور یکی از هشت طسوج استان خسرو شاذ هرمز بود (مستوفی باقی، ۱۳۹۰: ۳۴۵). بعد از شکست ساسانیان، این ناحیه در جریان فتوحات مسلمانان، فتح شد. ابن حوقل از غلبه کردها بر شهرزور و نبودن عامل و حاکمی از طرف خلفا و سلاطین در آنجا یاد می‌کند (ابن حوقل، همان). قلمرو سرزمین شهرزور دشت‌های وسیع و ارتفاعات کوهستانی را دربرمی‌گرفت. شهر اصلی آن «نیم‌راو»^۱ بود که شهرزور نیز نامیده می‌شد و در دشتی بین کوههای شعران و زلم توسط قباد اول ساسانی بنا شده بود (اردلان، ۱۳۸۷: ۳۳). ناحیه شهرزور یا شاره زول در دوره‌های مختلف تاریخی بسیار تغییر کرده است. امروزه شهری به نام شهرزور وجود ندارد و این نام به دشت وسیعی در جنوب شرقی سلیمانیه اطلاق می‌شود (سعیدی و قربانی‌نژاد، ۱۳۹۹: ۱۱۳). شهر سلیمانیه، در اقلیم کردستان عراق، در اواخر قرن دوازدهم به فرمان ابراهیم پاشا، از امرای خاندان بابان، بنا شد. تا پیش از بنای این شهر، قصبه قلعه چوالان/قلاچوالان در شهرزور مرکز حکمرانی بابانها بود (سعیدی، ۱۳۹۶: ۴۵۱).

اردلان که طایفه ولات کردستان از اولاد او هستند، در اواخر عمر به امر چنگیزخان، کوی و حریر و شهر بازار (/سلیمانیه) و رواندوز و عمادیه را به تصرف درآورد و در ۶۰۶ ق. در گذشت (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۶۴: ۱۱۳-۱۱۵). نخستین مداخله‌های دولت تازه تأسیس عثمانی در کردستان در دوره خضر ثانی اردلان (حک: ۷۱۰-۷۳۰) اتفاق افتاد. او در برابر تجاوز سپاه عثمانی تسلیم شد و تن به مصالحه داد و حدود غربی کردستان را از شهر بازار الی اربیل و کوی و حریر و عمادیه و رواندوز را به آنها واگذار نمود و به سایر متصرفات شرقی و جنوبی کردستان قناعت ورزید (همان، ۱۱۶). خاندان اردلان بار دیگر در دوره مأمون بیگ که در ۸۶۲ ق. به حکومت رسید، بر شهرزور و حدود غربی کردستان تسلط یافت (همان، ۱۲۰). آنها با استفاده از خلاء قدرت در منطقه، قلمرو خود را از شهرزور به نواحی وسیعی از حدود موصل و اربیل تا همدان گسترش دادند و قلعه ظلم/زلم در دامنه غربی کوههای اورامان مشرف بر دشت شهرزور، مرکز حکمرانی اردلان‌ها بود. با آغاز توسعه طلبی عثمانیها در مناطق کُردنشین، سلطان سلیمان قانونی بر شهرزور تسلط یافت، اما در دوره شاه طهماسب شهرزور بازپس گرفته شد و مرکز حکمرانی دارالملک کردستان از قلعه ظلم به قلعه مریوان

۱ «نیم‌راو» یعنی نیمه راه. این شهر ساسانی در نیمه راهی واقع شده بود که تیسفون را به آتشکده اعظم شیز (تخت سلیمان) متصل می‌کرد. (مینوسکی، مدخل شهرزور، به نقل از اردلان، ۱۳۸۷: ۳۳).

انتقال یافت (همان، ۱۲۳-۱۲۴؛ سندجی، ۱۳۷۵: ۴۷۱). در دوره شاه صفی، قریه سنه (/سندج) دارالمک کردستان شد (وقایع‌نگار کردستانی: ۱۳۶۴، ۱۳۸). با انعقاد پیمان زهاب میان ایران و عثمانی (۱۰۴۹ق.)، منطقه شهرزور به عثمانیها تعلق گرفت (واله اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۸۰؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۰) و موقعیت خاندان اردلان در آنجا تضعیف شد و زمینه برای برآمدن خاندان بابان که تابع دولت عثمانی بود فراهم شد.

پاشالیک بغداد و امارت بابان

دولت عثمانی بعد از امضای پیمان زهاب (۱۰۴۹ق.) اقدام به تشکیل پاشالیک بغداد کرد، به این منظور که بتواند در رویارویی با ایران در مرزهای عراق، به بغداد که در آن پادگان بزرگی مستقر کرده بود، متکی باشد. همچنین در شهرزور و سلیمانیه خاندانهای کُرد زیر نظر بیگلربیگی عثمانی مسؤل دفاع از مرزهای مناطق شمال عراق در برابر ایران بودند (Çetinsaya, 2017: 4). پاشالیک بغداد منطقه وسیعی بود که از شمال به پاشالیک موصل و دیاربکر، از شرق به سرحدات ایران، از غرب به فرات و عربستان و از جنوب به خلیج فارس محدود می‌شد. در مناطق شمالی، ولایات کُرد شهرزور، کوی، حریر، سنجاق و زهاب قرار داشت (اردلان، ۱۳۸۷: ۵۸، ۹۵؛ محمد نصرالله و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴۵-۱۴۶). عراق هرگز مانند مصر و یمن در نظام اداری عثمانی ادغام نشد. به دلیل وقوع جنگ‌های متعدد با ایران، موقعیت عراق بسیار ضعیف و شکننده بود. بنابراین، دولت عثمانی در عراق تسلط همه جانبه ای نداشت (Çetinsaya, 2017: 4). در طی شصت و چهار سال نخست پاشالیک، سی و شش والی برای اداره بغداد گمارده شدند. به دلیل بی‌ثباتی قدرت در پاشالیک بغداد، خاندان‌ها و رؤسای کُرد توانستند با استقلال بر مناطق سنتی خود فرمان برانند و حتی اقدام به تشکیل امارت‌نشین مستقل کنند (اردلان، ۱۳۸۷: ۵۸). در چنین شرایطی، سلیمان بیگ معروف به ببه سلیمان (بابا سلیمان/سلیمان پاشا)، سی و یک سال بعد از پیمان زهاب، در ۱۰۸۰ق. امارت بابان را در قره‌چوالان در شهر بازار (شارباذیر/سلیمانیه کنونی) بنیان‌گذاری کرد و با استفاده از ضعف دولت مرکزی عثمانی در ولایات شرقی، حوزه نفوذ خود را گسترش داد و به قلمرو حکمرانی بابان‌ها در شهر بازار، شهرزور و نواحی مجاور آن را افزود و پس از چندی در اواخر سلطنت شاه سلیمان صفوی (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ق.) از ضعف و سستی خان احمدخان اردلان استفاده

کرد و مریوان، سقز و اورمان را تصرف کرد. شاه سلیمان با اعزام رستم‌خان سپهسالار و عباس‌خان زیاد اوغلی شکست سختی به سلیمان پاشا وارد کرد و او با بجا گذاشتن چهار هزار اسیر و کشته‌گriخت (وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۶۴: ۱۴۱) و بار دیگر حکمرانی خاندان اردلان بر کردستان تثبیت شد، چنانکه مستوفی باقی در ۱۰۹۱ق. می‌نویسد: «الحال شهرزور از توابع اردلان است و اردلان از توابع کردستان» است (مستوفی باقی، ۱۳۹۰: ۳۴۵). تسلط اردلان بر بابان دیری نپایید.

در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین (حک: ۱۱۰۶ - ۱۱۳۵ ق.)، همزمان با ضعیف شدن دولت ایران، در حکمرانی بغداد تحول جدیدی رقم خورد. حسن پاشا (۱۱۱۶-۱۱۳۶ق.) که خود را به عنوان نخستین حاکم واقعی بغداد معرفی کرد، دوره جدیدی در پاشالیک بغداد آغاز شد. او مملوکان را در رده‌های مختلف نظام اداریش گمارد و قبایل کُرد و عرب را علیه یکدیگر به کار گرفت. او توانست ایالات کُرد شهرزور، کوی، حریر و زهاب را رسماً تابع حکومت بغداد کند (اردلان، ۱۳۸۷: ۶۴). با تضعیف سلطنت صفوی، قدرت خاندان بابان که از حمایت حاکم بغداد برخوردار بودند، رو به افزایش گذاشت. با ظهور نادرشاه، شرایطی جدید پدید آمد. وی بعد از پایان دادن به حکومت خاندان بابان در اردلان (۱۱۴۳ق.) به شهرزور حمله کرد و قلعه چوالان را گرفت و سلیم بیگ را به حکومت آنجا گماشت (وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۶۴: ۱۴۸). بعد از مرگ نادر و کریم خان، قدرت مرکزی در ایران دچار فروپاشی شد و زمینه برای کشمکش میان مدعیان قدرت فراهم گردید. با برآمدن قاجارها، خسروخان اردلان با فرستادن «عریضه و تقدیمات شایان به حضور آقامحمدخان... خواطر آن شاه را از خود راضی و خرسند ساخت» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۶۶). همزمان با این تحولات، در امارت بابان، ابراهیم پاشا منصوب شد (۱۱۹۸ق.). یکی از کارهای او بنای شهر سلیمانیه در ۱۱۹۹ق. است که آن را به نام سلیمان‌پاشا، والی بغداد، سلیمانیه نامید. در دوره سه پادشاه نخست قاجار، یعنی از ۱۲۰۴ تا ۱۲۶۴ ده نفر از خاندان اردلان در کردستان به والیگری رسیدند. این والیان با دربار قاجار روابط خوبی داشتند «مالیات دیوانی و پیشکش لایق به دارالخلافه» می‌فرستادند و خود به «تسویه امور و انتظام ثغور» می‌پرداختند (همان، ۱۷۴).

چالش‌های والیان اردلان با پاشاهای بابان

والیان اردلان در برقراری نظم و امنیت امور کردستان با چالش‌های متعددی مواجه بودند. از

جمله سرکشی و طغیان سران ایلات و خوانین که گاه از سوی حکام بابان در شهرزور حمایت می‌شدند. برای نمونه، هنگامی که «اهالی خوزستان از شهریار ایران یاغی و مصدر هرزگی و شرارت شده» بودند، والی کردستان، لطفعلی خان (حک: ۲۰۴-۲۰۹ ق.)، برای سرکوب طغیان راهی خوزستان شده بود، «حاکم بانه و سلاطین اورامان و بیک‌زاده مریوان با عبدالرحمان پاشا، متصرف بابان، خودسازی کرده و به تقویت و اعانت او قدری در سرحدات تعدی و دست درازی نموده» لطفعلی خان بعد از بازگشت از خوزستان از «تفصیل شرارت آنها مطلع شده ... از برای تأدیب اشرار... چند دهکده معتبر که سالهای قبل اهالی شهرزور و بابان تصرف و محل سکونت خودشان کرده بودند بالمره خراب و سکنه آنها را متفرق و پریشان نموده و همه را آتش زده و چند نفر از بیک‌زاده‌های شرور را به مجازات سوء‌اعمال خودشان رسانید» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۷۵ و ۱۷۷).

بجز سرکشی و طغیان گاه و بیگاه سران برخی ایلات، و بیک‌زادگان بعضی مناطق، تعدی و تجاوز شماری از ایلات منطقه شهرزور از جمله چالش‌های والیان کردستان اردلان بود. در اسناد و تاریخ‌های محلی کردستان گزارش‌های فراوانی از تجاوزات ایلات جاف، بلباس و غیره ثبت شده که منجر به ویرانی دهکده‌ها و نابودی اراضی مزروعی و مراتع شده است. سنندجی می‌نویسد: والی کردستان بعد از «انتظام بانه و مریوان بیک و پیامی به عبدالرحمن پاشا فرستاده که من بعد قبول ندارم ٹیل و احشام جاف قدم به داخله کردستان بگذارند، هرگاه خودتان از عهده ممانعت و جلوگیری برآمدید فیها، وَاَلَّا سرحداران کردستان را اجازه داده‌ام به قهر و غلبه طوایف شیر جاف را از تخطی و تجاوز منع نمایند.» عبدالرحمن پاشا بجای تمکین به خواسته بحق والی کردستان، از پیام فوق «رنجیده و بنای معاندت و مخالفت» گذاشت. با این حال، لطفعلی خان قاطعانه تصمیم خود را عملی کرده و در دوره حکمرانی خود «طوایف جاف قدرت نداشت که پا به خاک کردستان بگذارند، مدتی اهالی کردستان از شر و ضرر اشرار جاف محفوظ و سرحدات ولایت نهایت امنیت» را داشتند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۷۷).

یکی دیگر از چالش‌های والیان کردستان که گاهی منجر به دخالت حکام شهرزور می‌شد، زد و بند برخی رؤسا و سرکردگان ایلات برای به زیر کشیدن والی وقت و غصب قدرت از او بود. چنین توطئه‌ای اغلب منجر به برخورد نظامی می‌شد و فرد مدعی چون شکست می‌خورد، به پاشای بابان پناه می‌برد. برای نمونه، زمانی که سبحان ویردی خان مدعی قدرت به مقابله با

حسنعلی خان والی برخاست و «از پس قدری زد و خورد تاب مقاومت نیاورد، از شهر خارج و به طرف بابان رفته از عبدالرحمن پاشا ... استمداد نموده» و او «به جمع‌آوری قشون فرمان داد» و چون حسنعلی خان از «والی بغداد استعانت نمود، والی بغداد، عبدالرحمن پاشا را از اعانت به سبحان و یردی خان منع و به حسنعلی خان حمایت کرد» (سندجی، ۱۳۷۵: ۱۸۰). در این روایت، نقش والیان بغداد که از سوی باب‌عالی بر عراق عرب و مناطق کردنشین شمال عراق حکمرانی داشتند به خوبی پیداست. واکنش والی بغداد به اقدام پاشای بابان نشان از مسئولیت‌شناسی او در قبال دولت ایران است. هرگاه در بغداد حاکمانی منصوب می‌شدند که به سرحدات دولت ایران احترام می‌گذاشتند و حُسن همجواری را پاس می‌داشتند، مانع از دخالت پاشایان بابان در امور کردستان ایران می‌شدند، در غیر این صورت خود آنها آتش‌بیار معرکه می‌شدند. در منابع تاریخی نمونه‌های زیادی از برخورد دوگانه والیان بغداد با رفتار پاشایان بابان ثبت شده است (نک: ادامه).

ایران در گیر رقابت و دشمنی بابان و بغداد

هرگاه حکام بغداد از مشی حُسن همجواری عدول می‌کردند و با عزل و نصب‌های نابجا در ملک بابان، قلمرو غرب ایران را به خطر می‌انداختند، والی کردستان اردلان بنا به فرمان «شهریار ایران» برای حفظ امنیت سرحدات و آسایش اتباع ایران اقدام می‌کرد. چنین رویه‌ای در دوره حکمرانی امان‌الله خان بزرگ (حک: ۱۲۱۴-۱۲۴۰ ق.) در کردستان و حکومت منقطع عبدالرحمن پاشا در شهرزور/سلیمانیه بارها اتفاق افتاد. علی پاشا والی بغداد، با استفاده از درگیری ایران در جنگ با روسیه، اقدام به برکناری عبدالرحمان پاشا از حکومت شهرزور کرد، اما با مقاومت او مواجه شد، ناچار در ۱۲۲۰ ق. به شهرزور لشکر کشید و پاشای بابان تاب مقاومت نیاورد و به والی کردستان اردلان، امان‌الله خان پناهنده شد. علی پاشا، احمد چلبی را برای استرداد وی روانه ایران کرد. احمد چلبی در دیدار با فتحعلی شاه برای متقاعد کردن شاه برای اخراج پاشا از ایران، گفت: «چون عبدالرحمن پاشا مفسدی شیر و مزوری بی نظیر است، امنای دولت علیه چشم از او ببوشند و در اخراج از خاک کردستانش بکوشند.» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۳۲/۱). اما «شاهنشاه غیور» از «فرط حمیت نامحصور، این استدعا، ناپسند افتاد و به فرمایشات غضب آمیز احمد چلبی جوابی با صواب داد» و سفیر خود، میرزا

صادق وقایع نگار را با نامه‌ای خطاب به علی پاشا همراه با احمد چلبی راهی بغداد کرد. شاه در نامه خود قبول می‌کند که: «عبدالرحمن پاشا از سلک متابعت آن جناب طریق خلاف» پیموده است (نصیری، ۱۳۶۶: ۵۱/۱)، اما چون وی «روی نیاز به آستان راستان نواز آورده، لازم است که ایالت شهرزور را کمافی‌السابق به او گذارند، و الا منتظر باشند که عمّا قریب از فرّ حمایت اولیای دولت جاوید نصیب در ولایت موروثی خود مستقل و مباشرین شوکت عثمانی از عدم این رعایت به غایت شرمسار و منفعل» گردند. (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۳۲/۱). شاه همچنین با لحنی آمرانه از وی خواست: «سخنان او را که ناشی از اوامر سلطانی است به سمع عقیدت و ارادت مصغی و مسموع داشته، از آن قرار معمول دارد.» (نصیری، ۱۳۶۶: ۵۱/۱).

فتحعلی شاه، سال بعد فضلعلی خان، غلام خاصه شریفه را به سفارت بغداد اعزام داشت تا والی بغداد را از هرگونه تعرض احتمالی به شهرزور باز دارد. شاه در نامه خود به علی پاشا دو گزینه را پیش کشید: نخست، پایان مسالمت‌آمیز اختلافات میان بابان و بغداد. به این منظور، با «نظر رأفت بنیان» خود از علی پاشا خواست تا قراری با عبدالرحمن پاشا داده شود که «موجب رفع توهمات و مورث سلب وحشت و تشکیکات او شده کمافی‌السابق سالک طریق اطاعت و تابع اوامر و نواهی آن جناب جلالت مرتبت باشد.» (نصیری، ۱۳۶۶: ۵۵/۱). گزینه دوم شاه جنبه هشدارآمیز داشت. از او خواست از هر گونه «کاوش و معاندت» با عبدالرحمن پاشا که «باعث تخریب سرحدات آن جناب که آن هم از ممالک محروسه سلطانی است، می‌شود» خودداری کند. شاه به صراحت قلمرو بابان را جزئی از ممالک ایران دانسته و با هشدار به والی بغداد از او خواست: «عزیمت به ولایت مزبور و تعیین سپاه و لشکر به آن حدود و ثغور [را] موقوف ساخته و انتظام مهمات و امور عالیجاه مشارالیه و ولایات متعلقه به او را به تعویق و تأخیر انداخته با عالیجاه مشارالیه در مقام لجاج و عناد برنیاید.» (نصیری، ۱۳۶۶: ۵۵/۱).

علی پاشا علیرغم وعده اجابت «حکم شاهنشاه»، در عمل هدف دیگری داشت. او در باطن به خیال این که «سپاه نصرت مانوس از طرفی با روس مجادله است و از جانبی با قندهار و افغانه آن دیار گیرودار» است، اردوی همایون از «مردان کارزار خالی است» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰، ۱۱۲ق.)، حال آنکه شاهزاده محمدعلی میرزا به همراه عبدالرحمن پاشا آماده پیکار بودند. در نبردی که میان آنها و قوای عثمانی به سرکردگی سلیمان پاشای کهیا در ۱۲۲۱ق. در

نزدیکی مریوان اتفاق افتاد، سلیمان پاشا و شمار زیادی از قوای عثمانی به اسارت درآمدند. بعد از این پیروزی، امان‌الله‌خان «به موجب امر شه‌ریار ایران، با لشکر کردستان» مأمور اعاده حکومت عبدالرحمان پاشا شد. (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۸۷؛ مفتون دنبلی، ۱۳۸۹: ۲۴۴-۲۴۷؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۱۳؛ تیموری، ۱۳۸۴: ۴۲۴/۱). اما همین عبدالرحمن پاشای «دست نشانده خود امان-الله‌خان، و مالیات‌بده دولت ایران» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۸۹) که «همیشه مستظل ظلال دولت ابدافترا ن بود» (مفتون دنبلی، ۱۳۸۹: ۳۵۶)، با رفتارهای فرصت‌طلبانه اسباب سلب امنیت سرحدا ت ایران شد. چنانکه در سال ۱۲۲۴ق. با «انقلابی که در دولت عثمانی پدید» آمد، «ایلات جاف شهرزور خودسرانه به داخله خاک کردستان هجوم آورده و قدری هرزگی و شرارت» نمودند و چون امان‌الله‌خان والی، جمعی را مأمور دفع جاف کرد، عبدالرحمن پاشا «رنجیده و سری بخودسری جنبانیده، متابعت را به مخالفت مبدل و از ادای مالیات مقررّه نکول کرده و به سلطان عثمانی دست بیعت داده شه‌ریار ایران از جسارت و معاندا ت پشای مشارالیه مطلع شده برای تأدی ب و گوشمال او شاهزاده محمدعلی میرزای فرمانفرمای کرمانشاهان و امان‌الله‌خان والی را با لشکر زیاد مأمور فرموده برای ورود قشون ایران به خاک بابان، عبدالرحمن پاشا اظهار حیاتی نموده چون تاب مقاومت در خود ندیده فرار کرده مأمورین دولت ایران ملک بابان را تسخیر و خالدپاشا را به جای او حکمران نموده مراجعت کردند.» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۸۹؛ مفتون دنبلی، ۱۳۸۹: ۳۵۶-۳۵۷). میرزا شفیع صدراعظم بعد از پایان اقدام نظامی، برای آگاهانیدن صدراعظم عثمانی از رویدادهایی که منجر به ورود قوای ایران در قلمرو عثمانی شد، نامه مبسوطی خطاب به او نوشت و تلاش کرد تا مآو قع را به صورت دقیق تبیین کند. او با تأکید بر «مصالح هر دو ملک بی زوال» اقدام «سپاه نصرت‌پناه» محمدعلی میرزا را مصداق آیه «فَقَاتِلُوا الّٰتِی تَبِغِی حَتّٰی تَقٰی ءِ اِلٰی اَمْرِ اللّٰهِ» دانست، و مقصود اصلی از عملیات نظامی را «تأدی ب و گوشمال» توصیف کرد و افزود: بعد از کسب ظفر «برلیغ بلیغ به همه سران لشکر عزّ صدور یافت که عنان یکران جلادت از حدود روم و نواحی آن بوم بازدارند و از سنور قدیم قدمی پیش نگذارند و به اقدام معاندا ت اقدام به نهب و غارت نکنند.» (نصیری، ۱۳۶۶: ۵۸/۱-۵۹).

از دید والیان کردستان اردلان و به تبع آن دولت ایران، اینکه چه کسی در شهرزور و سلیمانیه حاکم باشد، مهم نبود؛ آنچه که اهمیت داشت نوع رفتار امرای بابان بود. اینکه آیا رفتار آنها مطابق با منافع و مصالح کردستان اردلان و دولت ایران است یا نه، چنانکه همینکه عبدالرحمن پاشای معزول توانست با سپاه عثمانی بر خالدپاشا پیروز شود و با اخراج او از شهرزور خود حاکم بابان شود و به شاهزاده محمدعلی میرزا اعلام متابعت کند و با «ایفاد تحف و هدایا خاطر او را از خود خرسند و راضی» کند، حکومت او از طرف دولت ایران به رسمیت شناخته شد (همان، ۱/ ۱۹۰).

البته چنین متابعتی بعضاً با عدم رضایت حکام بغداد که منصوب باب‌عالی بودند، مواجه می‌شد. کمااینکه عبدالله پاشا والی بغداد، نصب مجدد عبدالرحمن پاشا را برتافته با لشکرکشی به بابان، خالدپاشا را منصوب کرد. عبدالرحمن پاشای معزول، بار دیگر از والیان کردستان و کرمانشاه تقاضای کمک کرد. امان‌الله خان و شاهزاده محمدعلی میرزا «با اجازه دولت ایران برای تسخیر بابان و تنصیب عبدالرحمن پاشا با سپاه فراوان روانه شده از محل زهاب الی شش فرسخی بغداد را غارت و مملکت بابان را تسخیر و خالدپاشا را اخراج و عبدالرحمن پاشا را حاکم نمودند» (سنندجی، همان، ۱۹۰؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۲۴-۱۲۵).

درست همانطور که حکام شهرزور و سلیمانیه برای نشستن بر مصدر حکمرانی و ادامه حکومت به والیان کردستان اردلان و حکومت ایران متکی بودند، والیان بغداد هم چنین وضعیتی داشتند. محض نمونه سلیمان پاشای کهیا بعد از قتل علی پاشا و نشستن بر مسند حکومت بغداد در ۱۲۲۲ ق، برای جلب حمایت دربار ایران، احمد چلبی را با «پیشکشی لایق روانه دربار خاقان کامکار گردانید» (مفتون دنبلی، ۱۳۸۹: ۲۷۵).

نمونه دیگر داودپاشاست که در سال ۱۲۳۲ ق. از طرف دولت عثمانی به حکومت بغداد منصوب شد، اما چون نیروی کافی برای برکناری اسدپاشا، حاکم معزول بغداد، در اختیار نداشت؛ از محمدعلی میرزا درخواست کمک کرد. این درخواست بلافاصله مورد قبول قرار گرفت و داودپاشا با کمک والی کرمانشاه در حکومت بغداد مستقر گردید و اسدپاشا را دستگیر و به قتل رساند و سر او را به قسطنطنیه فرستادند» (تیموری، ۱۳۸۴: ۱/ ۴۲۴).

هنری ویلاک کاردار انگلیس، از قول میرزا شفیع صدراعظم می‌نویسد: شاهزاده محمدعلی میرزا درخواست نموده بود، داودپاشا را کنار بگذارد و یکی از خدمتگزاران خود را به

حکومت بغداد منصوب نماید، اما فتحعلی شاه با این درخواست موافقت نکرد. داودپاشا تعهد نمود سالی بیست هزار تومان به عنوان خراج به شاه بپردازد. داودپاشا که به تدریج موقعیت خود را در بغداد تثبیت کرد، از پرداخت خراجی که هنگام رسیدن به حکومت تعهد کرده بود سرباز زد، ولی وقتی با تهدید محمدعلی میرزا دولت‌شاه مواجه شد، با ارسال هدایا، خراج مقرر را نیز پرداخت کرد. با این حال در سال ۱۲۳۳ ق. از قبول افزایش میزان مقرر طفره رفت.^۱ محمدعلی میرزا برای تأدیب او در حالی که از کرد عازم بغداد بود، داودپاشا برای حفظ موقعیت خود یکی از علمای مقیم عتبات، آقا احمد کرمانشاهی را شفیع قرار داد و به همراه احمد چلبی با پیشکش زیادی نزد محمدعلی میرزا فرستاد و حاضر شد همان مبلغ بیست هزار تومان را که قبلاً تعهد کرده بود بپردازد. اما سال بعد، متعهد شد سالانه شصت هزار تومان به ایران بپردازد. به گفته ویلاک، محمدعلی میرزا با پیشنهاد داودپاشا موافقت نمود و نیروهای خود را به عقب کشید و وزیر خود را برای وصول قسمتی از خراج تعهد شده به بغداد فرستاد (تیموری، ۱۳۸۴: ۴۲۵/۱). دو سال بعد از تمکین والی بغداد به فرمانفرمای کرمانشاه، عبدالرحمن پاشا برای بار سوم بنای مخالفت و نافرمانی گذاشت (۱۲۳۵ ق.) و بعد از اینکه «زهر فنا چشید»، پسرش، محمودپاشا به «شاهزاده محمدعلی میرزا مبالات نکرده بار سیم به اشاره دولت [ایران] سپاه امان الله خان و شاهزاده فرمانفرما برای تسخیر بابان و تنصیب عبدالله پاشا مأمور شده» هر دو سپاه در نزدیک سلیمانیه نبرد کرده قشون عثمانی منهزم و محمودپاشا فراری شد. (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۹۲).

در ادامه رقابت‌ها و ستیزه‌جویی‌های پاشایان بابان و والیان بغداد با یکدیگر که در نهایت منجر به درگیر شدن دولت ایران در این رقابت‌ها می‌شد، عبدالله پاشا در سال ۱۲۳۶ ق. «از اطاعت شهریار ایران غفلت و سرپیچی کرده اولیای دولت علیه از حمایت او دست کشیده محمودپاشا، وقت را مغتنم شمرده با سپاه زیاد بر سر عبدالله پاشا تافته و ریشه تمکن او را برانداخته و خود متصرف ملک بابان شد.» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۹۳). محمودپاشا بعد از رسیدن به حکومت، همان سیاست نادرست عبدالرحمن پاشا درباره ایل جاف را تکرار کرد.

۱ درباره خیانت داودپاشا بعد از رسیدن به حکومت بغداد، نک: نامه شاهزاده محمدعلی میرزا به احمدپاشا، والی مصر، نصیری، ۱۳۶۶: ۲۵۲/۱-۲۵۵.

خلاء قدرت در ایالات شرقی عثمانی

عزل و نصب های مکرر در شهرزور/ سلیمانیه و بغداد، نشان از بی ثباتی دائمی در وضع حکمرانی ایالات شرقی عثمانی داشت. این بی ثباتی ناشی از خلاء قدرت (Power Vacuum) دولت مرکزی عثمانی در ایالات شرقی بود. خلاء قدرت و بی ثباتی در مناطق همجوار ایران، بیش از هر چیز تهدیدی بود برای امنیت و ثبات قلمرو غرب ایران به ویژه آذربایجان، کردستان، کرمانشاه و خوزستان. دولت عثمانی برخلاف دولت ایران، در ایالات شرقی نفوذ و اقتداری نداشت. به همین دلیل تلاش می کرد از نقش ایران برای تأمین منافع خود بهره ببرد. سلطان عثمانی با اعزام یسنجی زاده عبدالوهاب افندی و جلال الدین افندی به سفارت ایران، خواهان ایفای چنین نقشی از سوی ایران شده بود. یسنجی زاده در دیدار با فتحعلی شاه درخواست کرده بود: «چون پاشایان بابان همواره باعث مفسدت فیما بین دولتین علیتین روم و ایران [هستند] و خاصه عبدالرحمن پاشا که سرآمد جمیع مفسده جویان آن مرز و بوم است، لهذا اولیای دولت ایران از حمایت او کناره جویند، بلکه به سبب ازدیاد موافقت بین الدولتین، گاهی که منشاء فساد می شود به راه تنبیه او پویند.» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۲۴/۱؛ منیف پاشا، خطی، ۱۲۹۱ ق. ۲؛ اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۱۲۱). «شاهنشاه دانا که در شناسایی اشخاص نظری تواناست، طرز مکالمات آن سفیر بی نظیر را که ناشی از فرط مسالمت بود، پسندیده و مورد انواع نوازشات» گردانید و در پاسخ گفت: «بنیان قرار کار موافقت به این نهاده آمد که: به سبب جهت جامعه اسلامی، کارپردازان این دولت خداداد را در اعانت و حمایت مضایقتی نیست، ولی باید همواره اوقات تعیین پاشایان شهرزور به اذن و صوابدید امنای این دولت ابدستور باشد و وزیر دارالسلام بغداد نیز پس ازین، مثل وزرای سابقه، صداقت گزار این دولت جاویدقرار با زوآر و مجاورین آن ارض فیض شعار پیوسته، سلیم و بردبار بوده امری خلاف سرحداری از ایشان آشکار نگردد و هرگاه اختلافی در این عهد از ایشان ظاهر آید، تنبیه و آزار را حاضر باشند.» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۲۵/۱).

خاوری شیرازی در جای دیگر با اشاره به دیدار و گفتگوی «ایلچیان روم» با مقامات ایرانی در تبریز، به جنبه های دیگری از استدلال طرف ایرانی در حمایت از امرای بابان پرداخته است: «چون ایلات بابان را بیلامیشی در حدود ولایات کردستان و ایلات کردستان را نیز قشلامیشی در حدود ولایت بابان است، اولاً باید تعیین والی شهرزور با اطلاع امینان

دولت جاوید دستور باشد، و ثانیاً وزرای بغداد هرگاه بخواهند تعرضی به پاشایان بابان برسانند، پاشایان از توسل به این دولت قاهره ناگیرند و حمایت ایشان از جمله ملزومات این دولت مروت تأثیر [است]، کاوش در خاک بغداد هم به سبب جسارت وزرا در شهرزور است و راهی دیگر ندارند. چون در دفعه اخیر که نواب شاهزاده ... محمدعلی میرزا به تدمیر عبدالله پاشای وزیر مأمور گردید و عبدالرحمن پاشا بر مسند ایالت ولایات بابان نشانید، عبدالرحمن پاشا بجز پیشکش که نقد داد، حجت ده هزار تومان نیز به کارگزاران نواب اشرف سپرد که همه ساله به صیغه مالیات کارسازی نماید... لہذا آن همه گفتگو را به رد کردن حجت مزبور مصالحه کرده سفیرین مزبورین بعد از شرفیابی حضور مرحمت دستور» به دیار روم بازگشتند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۶۸/۱؛ و نیز سپهر، ۱۳۷۷: ۲۲۹/۱).

درگیر شدن ایران در عزل و نصب‌های شهرزور/سلیمانیه و بغداد به نوعی جبران خلاء قدرت در ایالات شرقی عثمانی برای تأمین امنیت قلمرو غرب ایران بود. بجز آن، تأمین امنیت اتباع ایرانی اعم از تجار و زوار در مناطق شرقی عثمانی یکی از مهم‌ترین مسایل دولت مرکزی و حکمرانان ایالات و ولایت غربی ایران بود. سالانه شمار زیادی از ایرانیان برای تجارت یا زیارت و یا امور دیگر راهی ولایات شرقی عثمانی می‌شدند، دولت عثمانی قادر به تأمین امنیت اتباع ایران و حتی شیعیان عراق نبود. قتل عام شیعیان کربلا از سوی وهابی‌ها، نمونه بارزی از ناتوانی و بی‌کفایتی دولت عثمانی در حفظ امنیت مردم بی‌دفاع بود. در قتل‌عامی که رخ داد، حاکم سنّی کربلا که منصوب باب‌عالی بود، رسماً شریک جرم بود. وهابی‌ها در ۱۸ ذیحجه ۱۲۱۶ با راهنمایی عمراًقا، حاکم بغداد، با نیرویی دوازده هزار نفری به طور غافلگیرانه به کربلا حمله کردند و در شهر به تاخت و تاز پرداختند و با فریادهای «اقتلوا المشرکین» و «اذبحوا الکافرین» تمام مردان را به قتل رساندند و همه خانه‌ها را غارت کردند و شهر را با پنج هزار جنازه ترک کردند (تیموری، ۱۳۸۴: ۱۳۸۴/۲-۸۱۵-۸۱۶). قتل‌عام کربلا تنها به همین مورد حمله وهابی خلاصه نمی‌شود، در سال ۱۲۵۸ ق. نیز والی کربلا، نجیب‌پاشا، مرتکب قتل‌عامی دیگری شد که جزئیات آن در اسناد و منابع تاریخی ثبت و ضبط شده است.^۱

۱ اسناد و مدارک قتل عام کربلا در کتاب گزارش یک کشتار به تفصیل آمده است. نک: موجانی، ۱۳۹۴، تهران: نشر مورخ.

عملیات نظامی تنبیهی

ضعف و ناتوانی دولت عثمانی در اعمال اقتدار در ایالات شرقی خود، علاوه بر سلب امنیت قلمرو غرب و شمال غرب ایران، به مرور زمان منجر به اشغال بخش‌هایی از خاک ایران نیز شده بود. به نوشته ناظم‌الملک مرندی «از خاک ایران، چه به واسطه حرکات عسکریه، چه به واسطه جلب و استمالت رؤسای عشایر و قبایل، به تصرف غصب عثمانیه و بعض عشایر متمرده گذشته» بود (ناظم‌الملک مرندی، ۱۳۹۵: ۷۵). بجز آن، امنیت رفت و آمد اتباع ایران، به ویژه تجار و زوار در قلمرو عثمانی به کلی سلب شده بود (مفتون دنلی، ۱۳۸۹: ۴۵۸؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۴۲-۱۴۳ و ۳۵۹؛ نصیری، ۱۳۶۶: ۱/۲۵۵). سه دیگر آنکه، به تحریک برخی پاشایان سرحدی عثمانی، برخی ایلات و طوایف ایرانی مثل حیدرانلو و سیبکی از خاک ایران به قلمرو عثمانی برده شده و حتی مدعی شدند که اینان به «ولایت عثمانیه متعلق هستند^۱ و این سخن مصدقان را محقق» است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۵۸ و نیز مفتون دنلی، ۱۳۸۹: ۴۵۴ و ۴۵۹). نایب‌السلطنه برای اینکه دریابد «این سخنان و این کلمات پریشان از روی راستی و درستی است و [یا] خیال‌اندیشی»، حاجی علی بیگ را روانه ارضروم کرد و مقرر شد که بگوید: «قل هاتوا برهانکم ان کتم صادقین»^۲ و اگر نه چنین است، مراد کینه و عناد است. بر شما یقین باشد که کین با ما متمر ثمر و مؤثر اثری نخواهد شد» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۵۸-۳۵۹).

دولتمردان ایران برای حل مسأله کوچ ایلات ایران به قلمرو عثمانی ابتدا باب مکاتبه و مراوده را گشودند و خواهان بازگرداندن ایلات مزبور شدند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۵۸). شاهزاده محمدعلی میرزا به رئیس ایل حیدرانلو نوشت: «آن عالیشان ایل چندین ساله ممالک محروسه دولت خداداد را برداشته به سمت موش رفته، چگونه دست بردار خواهیم بود؟» (نصیری، ۱۳۶۶: ۱/۲۳۴). عباس میرزا نیز در نامه‌ای به صدراعظم عثمانی بر تابعیت ایلات مزبور به ایران تأکید کرد (همان، ۱۳۶۶: ۱/۲۳۰). وی در دو نامه دیگر، به زبان ساده و صریح درباره علل رنجش ایران نوشت: «درین مدت به نحوی که بارها مصحوب سفرا و

۱ از دید اردل چیفتچی، دولت عثمانی برای رسیدن به اهداف زیاده‌خواهانه، به ویژه گسترش قلمرو خود، مدعی ایلات و عشایر ایران بود. (Çiftçi, 2016: 7).

۲ نمل: ۶۴.

فرستادگان اظهار شده یکی از مواد گفتگو ترک تعرض تجار و حجاج و زوار و خسارت مال و جان بعض آنها و رفع تصاحب طوایف و قبایل اکراد و تطاول آنان به این طرف بوده و مع هذا این مقصود بر وجه مطلوب میسر و مقدور نگشته» است (همان، ۱/۲۴۱). در ادامه، باز خبر از اعزام سفیر دیگری داد و نوشت: در این وقت «محض خیرخواهی»، مصطفی آقا «وقایع‌نگار سابق را سفارتاً که استحضاری دارد، برای اظهار صلاح دو دولت مأموراً روانه ساختم که مراتب را حالی اولیای آن دولت نماید...» (همان، ۱/۲۴۱ و ۲۴۴).

ارسال نامه‌ها و اعزام سفرا تأثیری در تغییر رویه دولت عثمانی نداشت. ایران ناچار به بسیج قوا پرداخت. والی ارضروم، برای جلوگیری از حمله ایران در ۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۳۶ق. احمد افندی را به ایران فرستاد. عباس میرزا در دیدار با وی، هدف از لشکرکشی را نه مخالفت با دولت عثمانی، و نه چشم داشت به مناطق مرزی و ایالات شرقی، بلکه تأدیب پاشایان مرزی که خودسرانه عمل می‌کنند و والیان ارضروم و بغداد که برخلاف اصول همجواری رفتار می‌کنند، توصیف کرد. احمد افندی برای رفع اختلاف، پانزده روز مهلت خواست و آن مهلت سپری شد. عباس میرزا دریافت هدف والی ارضروم دفع وقت است، و لذا برای حمله به قلمرو عثمانی آماده شد (نصیری، ۱۳۶۶، ۱/بیست و نه). او ابتدا، با اعزام حاجی علی بیک به ارضروم، محال چهریق را طلب کرد، اما والی ارضروم فرستاده نایب السلطنه را زندانی کرد. درخواست‌های مسالمت آمیز دولت ایران با عناد پاشایان عثمانی بی‌نتیجه ماند و راهی جز «گوشمالی» آنها باقی نماند: «همه عقلا و خردمندان دیدند و دانستند که از اول این کار تا آخر، منظور نظر نایب السلطنه این بود که گوشمالی بلیغ و تنبیهی شایسته به پاشایان مغرور کرده شود، و پس از آن باز بنای مواحدت و مسالمت میان دو دولت دوران عدت نهاده گردد» (مفتون دنبلی، ۱۳۸۹: ۴۷۹؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۴۲-۱۴۳).

پس حمله‌های عباس میرزا و محمدعلی میرزا برای تنبیه پاشایان سرکش ایالات شرق عثمانی از ناحیه ارضروم و بغداد آغاز شد (مفتون دنبلی، ۱۳۸۹: ۴۶۱)، و در عرض دو ماه، تا دوازدهم صفر ۱۲۳۷ق. بایزید، الشکرد، دیادین، ملازگرد، بتلیس، میژ، اخلاط، عادلجواز، ارجیش و خنوس با جمیع توابع و ایالات و بلوکات و رعایا تصرف شد. قائم مقام در مسجد بتلیس به نام فتحعلی‌شاه خطبه خواند (همان، ۴۶۱، ۴۶۶-۴۶۷).

حمله‌های سپاه ایران به روم، با نیت «تنبیه جزئی به سرحداران آن مرز و بوم» صورت

گرفت تا از «زیاده سری و زیاده روی و تصاحب و سوء سلوک خود نادم شوند، [اما] بعد از وقوع این حالات، بیشتر از بیشتر به لجاجت و عناد افزودند» (همان: ۴۷۳). دولت عثمانی با انتصاب صدراعظم سابق، رئوف پاشا، به والیگری ارضروم، وی را برای مقابله با سپاه ایران اعزام کرد. عباس میرزا در شعبان ۱۲۳۸ ق. از تبریز به جبهه نبرد بازگشت و ضمن تثبیت مناطق فتح شده، برای ابراز حُسن نیت و پیشنهاد برقراری صلح، میرزا محمدتقی مستوفی آشتیانی را «با نصایح مشفقانه و فرمایشات بلیغه تعیین و روانه ارزنة الروم» کرد (همان: ۴۸۰). فرستاده ایران، بعد از مدتی بازگشت. به او گفته شد: تا چهل روز پاسخ درخواست نایب-السلطنه داده خواهد شد، اما چنین نشد. دو ماه بعد از بازگشت فرستاده ایران، ویلاک در تبریز در نامه ۲۶ محرم ۱۲۳۸ ق. به قائم مقام نوشت: با ارسال نامه‌های متعدد به استرنگفورد، سفیر انگلیس در استانبول، تمایل شدید ایران به برقراری صلح را خاطرنشان کرده و سفیر آماده دریافت نظرات ایران است. قائم مقام در پاسخ به ویلاک (صفر ۱۲۳۸)، به طور مشروح درخواست‌های ایران را در پنج بند بیان کرد (تیموری، ۱۳۸۴: ۴۶۵/۱؛ میرزا صالح، ۱۳۶۵: ۲۴۸/۱-۲۵۱).

قائم مقام در نامه دیگری به رئوف پاشا، ضمن گله از خُلف وعده در پاسخ به درخواست صلح، نوشت: «هفت ماه از مراجعت سفیر ایران گذشت، جوابی از آن جناب نرسید. چون دوستدار همیشه شیوه صلح جویی را پیشنهاد نموده، از این طریق دست برنمی‌دارد... چون وقت بسیار تنگ است، اگر تعجیلی در این امر نشود، عنقریب خون‌ها ریخته خواهد شد... (تیموری، ۱۳۸۴: ۴۶۷-۴۶۸). عباس میرزا نیز در نامه مشابهی به رئوف پاشا نوشت: «منظور ما سلم و سازش می‌باشد، نه جنگ و کاوش؛ و اگر از آن طرف هم مقصود این باشد، معتمدان جانین در سرحد مملکتین حضور یافته به موجب اختیارنامه دولتین اصلاح ذات‌البین کنند... حُسن نیت و ضمیر یار و ناصر است و طالب صلح غالب» (نصیری، ۱۳۶۶: ۲۷۵/۱).

پایان عملیات و آغاز مذاکرات

عملیات نظامی ایران در قلمرو عثمانی، با تمایل جدی ایران برای برقراری صلح و پیگیری استرنگفورد برای آغاز مذاکره، پایان یافت. با اعزام میرزا محمدعلی مستوفی آشتیانی به ارضروم و برگزاری مجلس مذاکره، معاهده اول ارزنة الروم در ۱۹ ذیحده ۱۲۳۸ ق. به امضا

رسید. در ماده نخست معاهده مقرر شد: «از آنجا که هیچ دولتی جایز به دخالت در امور داخلی دولت دیگر نیست، فی‌مابعد، از طرف دولت ایران، خواه از جانب بغداد به طرف کردستان، و خواه بالجمله محالی که داخل حدود [کردستان] واقع است، و [نیز درباره] توجیهاً (نصب مأمورین) سنجاق‌های کردستان، سبباً من‌الاسباب و وجهاً من‌الوجوه، مداخله، تجاوز و تعرض صورت نگیرد؛ و از متصرفین (مأمورین) سنجاق [های] سابق و لاحق تصاحب (حمایت) نشود...» (صالحی، ۱۴۰۰: ۱۱۰).

در واقع به موجب ماده اول، ایل و امارت بابان که سالها مرکز ثقل سیاسی ایران در مناطق کُردنشین شمال عراق محسوب می‌شد، از حیطة قدرت دولت ایران خارج شد (نصیری، ۱۳۶۸: ۷/۲). این در حالی بود که قائم مقام از فرستاده خود خواسته بود «کیاست ایرانی را با فراغت عثمانی جمع کند» و «صلاح دولت و مملکت» را در نظر داشته باشد. به ویژه به او تأکید کرده بود: «در باب ایل بابان و ولایت شهرزور و کوی و حریر اگر خدا نخواسته دست آن عالیجاه از دامن هر چاره و گریز کوتاه شود، تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهیم که الفاظ مبهمه و فقرات ذواحتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است، به زور میرزائی و قوه انشایی بگنجانند که راه سخن برای ما باقی بماند، و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود، و از روی عهدنامه بحث بر ما وارد نشود.» (قائم مقام فرهانی، ۱۳۶۶: ۱۲).

حاصل کار فرستاده ایران، میرزا محمدعلی مستوفی آشتیانی در ارضروم، عهدنامه‌ای شد که ماده اول آن دقیقاً عکس خواسته قائم مقام بود. دولت ایران از سفارت فرستاده خود طرفی نبست، در حالی که عهدنامه اول ارضروم درست در پایان عملیات نظامی پیروزمندانه عباس میرزا و محمدعلی میرزا که از ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸ ادامه یافت، امضا شد. درحقیقت، دولت ایران در میدان پیروز، و در دیپلماسی شکست خورد. به همین دلیل، فتحعلی‌شاه بعد از آگاهی از مضمون و مفاد عهدنامه، به شدت برآشفته و زبان به اعتراض گشود و قائم مقام را از تبریز احضار کرد تا برای حکم و اصلاح آن چاره‌اندیشی شود. دولتمردان ایران بعد از گفتگوی بسیار به این نتیجه رسیدند که کلیت عهدنامه را بپذیرند و تنها خواهان حکم و اصلاح ماده اول شوند. شاه طی نامه‌ای به عباس میرزا از او خواست با اولیای دولت روم «در باب ایل بابان گفتگویی مصلحت‌آمیز و مودت‌انگیز» کند و نظر آنها را برای حکم و اصلاح ماده مربوط به بابان تغییر دهد. شاه با صراحت تأکید کرد: «در هیچ ماده سخن نداریم، مگر در باب ایل

بابان که سالهای سال است روی توکل به جانب این دولت ابدمدت آورده و دست توسل به دامان خدام اعتبار ما زده‌اند و هرگاه آنها را حکماً و حتماً به وزیر بغداد بسپاریم و از آستان دولت پایدار منزع سازیم، کسر شأن دولت و منافی غیرت سلطنت خواهد بود.» (نصیری، ۱۳۶۸: ۴۲/۲). قائم مقام نیز در تأیید نظر شاه، با اشاره به اینکه «ایلات بابان از آفتاب تابان روشن‌تر است که نوکر قدیم این دولت قویمند» (قائم مقام فرهانی، ۱۳۶۶: ۶) امیدوار بود دولت عثمانی حاضر به تغییر در مفاد عهدنامه باشد.

عباس میرزا و قائم مقام برای جلب رضایت شاه اقدام به نوشتن نامه‌های متعدد به اولیای دولت عثمانی کردند (تیموری، ۱۳۸۴: ۴۷۴/۱؛ نصیری، ۱۳۶۸: ۳۳/۲، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۹، ۵۲، ۵۴). بجز نامه‌های فوق، قائم‌مقام نامه‌ای هم به استرنگفورد^۱ سفیر انگلیس در استانبول نوشت که متن آن در دست نیست، اما از پاسخ او در ۱۹ ربیع‌الاول ۱۲۳۹ پیداست که آن نامه با آگاهی از نقش اساسی سفیر انگلیس در روند شکل‌گیری مذاکرات و انعقاد معاهده، با هدف میانجیگری او برای اصلاح عهدنامه ارسال شده است. استرنگفورد در پاسخ مبسوط خود از جنبه‌های مختلف به درخواست قائم مقام پرداخت و ضمن رد آن، تأمین «مصلح ایران را در گرو مبادله فوری اسناد تصویب [عهدنامه] دانست» (تیموری، ۱۳۸۴: ۴۷۵/۱-۴۷۶). مخالفت دولتمردان عثمانی و استرنگفورد با درخواست ایران، چون با واقعیت‌های میدانی همخوانی نداشت، ماده اول عهدنامه بیش از اینکه از سوی دولت ایران نادیده گرفته شود، از سوی پاشایان بابان نادیده گرفته شد.

درست چهار سال بعد از انعقاد معاهده اول ارضروم، سلیمان پاشا در سال ۱۱۴۲ ق. بر ضد بردارش محمودپاشا شورید و او را از حکومت سلیمانیه برکنار کرد. محمودپاشا از ملک بابان اخراج شد و همانند دیگر پاشایان به زیرکشیده از قدرت، به دربار «شهریار ایران ملتجی شده، شهریار قاجار او را به کردستان روانه و خسروخان والی [حک: ۱۲۴۰-۱۲۵۰ ق.] را با قشون اکراد مأمور» فرمود محمودپاشا را در «ملک بابان منصوب نماید.» (سندجی، ۱۳۷۵: ۲۰۳). خسروخان با لشکر انبوه به خاک شهرزور نزول کرده به تاراج مملکت بابان فرمان داده، سلیمان پاشا «توانایی برابری در خود ندیده بی‌جنگ و پیکار فرار و ملک بابان را تخلیه

۱ سفیر انگلیس در استانبول از ۱۲۳۶/۱۸۲۰ تا ۱۲۴۰/۱۸۲۴.

نموده [خسروخان] والی، محمودپاشا را در سلیمانیه حاکم کرد.» (همان، ۲۰۴).

رقابت و کشمکش بر سر حکومت سلیمانیه یک بار دیگر در دوره محمدشاه (حک: ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق.) اتفاق افتاد. محمودپاشا که منصوب ایران بود، در سال ۱۲۵۳ق. از سوی والی بغداد «از حکومت سلیمانیه معزول و سلیمان پاشا بجای او منصوب و محمودپاشا از دولت عثمانی روگردان گردیده ... با اتباع خود به کردستان آمد.» (همان، ۲۱۸). وی بعد از یک سال که در کردستان بود، در سال ۱۲۵۴ق. به همراه رضاقلی خان اردلان راهی طهران شد. در طهران به رضاقلی خان امر شد بعد از بازگشت به کردستان، «به ترتیب صحیحی محمودپاشا را برده در سلیمانیه منصوب و سلیمان پاشا را اخراج نمایند.» (همان، ۲۱۹). مطابق این فرمان، اقدام شد. اما سپاه اعزامی از کردستان به دلیل توطئه و خیانت‌هایی که رقبای رضاقلی خان ترتیب داده بودند، موفق نشد و «عساکر عثمانی غالب و لشکر والی مغلوب شد» (همان، ۲۲۱).

سفیر عثمانی در طهران به مخالفت با اقدام ایران برخاست و تلاش برای به حکومت رساندن محمودپاشا را مغایر با اصول معاهده اول ارضروم دانست و درصدد ترک ایران برآمد. در چنین شرایطی والی بغداد، نجیب پاشا، به بهانه سرکوب یاغیان کربلا، به این شهر حمله کرد (محرم ۱۲۵۸) و به قتل عام شیعیان مبادرت ورزید. این رویداد روابط دو دولت را به شدت تیره کرد. محمدشاه به بسیج سپاه فرمان داد، تجار ایرانی مقیم عثمانی فراخوانده شدند (نصیری، ۱۳۶۸: ۱۹۱/۲)، سپاه ایران در مناطق سرحدی آماده شد. نخست، در بندر بوشهر برای حمله به بصره و سپس بهمن میرزا والی آذربایجان، در مرزهای آذربایجان ده هزار نفری تدارک دید و در خوی اردو زد. در آن سوی مرز، سپاه عثمانی برای مقابله بسیج شد. قوای عثمانی در بایزید اردو زد (نصیری ۱۳۶۸: ۱۹۹/۲-۲۰۱). کار دو دولت به جای باریک کشید. مقدمات جنگ فراهم شد. وزرای مختار روس و انگلیس که جنگ را راه چاره نمی‌دانستند و خواهان حل و فصل اختلافات دو دولت از راه مذاکره بودند، ورود کردند. شیل و دوگامل (دو حامل) در دو نامه جداگانه به والی ارضروم، خلیل کامل پاشا، در ۲۴ رمضان ۱۲۵۸ درخواست کردند «عساکر دولتیین علیتین روم و ایران از سرحدات برخاسته از این طرف به دارالسلطنه تبریز و از آن طرف به مدینه ارزنة الروم معاودت نمایند.» (نصیری ۱۳۶۸: ۱۹۹/۲-۲۰۱). وزرای مختار در نامه‌های دیگر، با پیشنهاد تشکیل انجمنی برای آغاز گفتگو بین نمایندگان دو دولت، زمینه برگزاری کنفرانس ارزنة الروم را

فراهم کردند.

بازیابی قدرت مرکزی عثمانی و پایان امارت بابان

یکی از هدفهای مهم دولت عثمانی در مذاکرات منتج به معاهده اول ارضروم، قطع نفوذ ایران در شهرزور و سلیمانیه و تضعیف امارت بابان بود. باب‌عالی به این هدف نرسید؛ زیرا دولت عثمانی تا پیش از روی کار آمدن محمود دوم (حک: ۱۲۲۳-۱۲۵۵/۱۸۰۸-۱۸۳۹)، فاقد قدرت لازم برای اعمال اقتدار در ایالات شرقی بود. سلطان محمود با الگوگیری از کشورهای اروپایی درصدد انجام اصلاحاتی برآمد که منجر به تقویت سیاست تمرکزگرایی گردد. (Doğan, 2011: 506؛ هیل، ۱۳۹۵: ۳۱؛ اینالچق، ۱۳۹۱: ۱۲۸-۱۲۷). اعاده قدرت مرکزی در ایالات شرقی به تدریج انجام شد. باب‌عالی در سال ۱۸۲۰/۱۲۳۵ به صورت جدی بر بالکان و آناتولی تسلط یافت، و در سال ۱۸۳۱/۱۲۴۷ نوبت به عراق رسید، یعنی زمانی که باضعیف شدن والی مملوک بغداد، داودپاشا (حک: ۱۸۱۷-۱۸۳۱)، علیرضاپاشا والی حلب، بدون مقاومت وارد بغداد شد. چند سال بعد (۱۸۳۴/۱۲۵۰)، در موصل نیز قدرت مرکزی اعاده شد. روند بازگرداندن قدرت مرکزی به قلمرو بابان تا سال ۱۸۵۰/۱۲۶۶ طول کشید (Çetinsaya, 2017: 5).

در مذاکرات چهار ساله ارزنة‌الروم (۱۲۵۹-۱۲۶۳ق.) موضوعات مختلفی میان نمایندگان ایران و عثمانی با وساطت نمایندگان روس و انگلیس طرح و گفتگو شد (صالحی، ۱۴۰۰: ۲۰-۲۴). یکی از موضوعات چالش‌برانگیز که دو جلسه از وقت مذاکرات را به خود اختصاص داد، مسئله مالکیت مرکز امارت بابان، یعنی سلیمانیه، و برخی مناطق دیگر مانند وان و بایزد بود. نماینده عثمانی به هیچ رو حاضر به پذیرش استدلال‌های نماینده ایران درباره مالکیت بر سلیمانیه نشد. نماینده ایران، میرزا تقی‌خان، برای حل مناقشه، حاکمیت مشترک بر بابان را طرح کرد، اما پذیرفته نشد. نماینده ایران تنها زمانی حاضر به قبول خواست عثمانی درباره سلیمانیه شد که از ابرام حاکمیت ایران بر محمّره و شناختن حقوقش بر شط‌العرب اطمینان یافت (آدمیت، ۲۵۳۵: ۸۹). بنابراین، در ماده دوم عهدنامه ارضروم، دولت ایران تعهد کرد: «در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده به حق تملک که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد» دخل و تعرض ننماید (صالحی، ۱۳۷۷: ۱۹۰). بعد از امضای

معاهده ارزنة الروم، راه برای تقویت قدرت دولت مرکزی عثمانی در مناطق کُردنشین شمال عراق بیش از هر زمان دیگر هموار شد (Atmaca, 2021: 67). بابان‌ها با از دست دادن مهمترین حامی خود، یعنی ایران، از سوی باب‌عالی از صحنه قدرت حذف شدند و قلمرو آنها در نظام اداری جدیدی که برآمده از تنظیمات دوره محمود دوم بود، ادغام شد. با ادامه اصلاحات در دوره سلطان عبدالمجید (۱۲۵۵-۱۲۷۷ق.)، به تدریج بغداد به عنوان کانون اصلی قدرت در عراق، شناخته شد. والی بغداد با نصب یک فرمانده تُرک به نام اسماعیل‌پاشا در سلیمانیه که جانشین آخرین حاکم بابان شد، عملاً به یک سده و نیم حکمرانی بابان‌ها در شهرزور و سلیمانیه پایان داد (لانگریگ، ۱۳۷۸: ۴۶۱). با این اقدام، راه عملی ساختن شقوق دیگر اصلاحات مطابق برنامه تنظیمات فراهم شد.^۱ از آن پس، روابط ایران و عثمانی به ویژه در قلمرو عراق وارد مرحله جدیدی شد.

نتیجه گیری

درباره نقش و جایگاه پاشالیک بغداد و امارت بابان در روابط ایران و عثمانی، پژوهش مستقلی انجام نشده است. در حالی که روابط ایران و عثمانی - به ویژه در ربط با مسایل سرحدی - از پیمان زهاب (۱۰۴۹ق.) تا پیمان ارضروم دوم (۱۲۶۳ق.)، به مدت ۲۱۴ سال تحت تأثیر رویدادهای قلمرو حکمرانی بغداد و بابان بوده است. ایران در طول دو سده فوق، با سه کانون قدرت معارض استانبول، بغداد و بابان مواجه بود. دولت مرکزی عثمانی به دلیل توجه به مسایل غرب امپراتوری و نیز دور بودن از ایالات شرقی، در عمل فاقد قدرت لازم برای اعمال اقتدار در این مناطق بود. خلاء قدرت ناشی از ناتوانی باب‌عالی در شرق، موجب بروز منازعات مستمر در این مناطق شده بود. منازعات بغداد - بابان و کشمکش‌های باب‌عالی - بغداد، دامنگیر ایران نیز می‌شد. مناطق سرحدی غرب ایران در معرض انواع تهدیدها بود. دولت ایران برای مقابله با این تهدیدها، و نیز تأمین امنیت سرحدات و اتباع خود، ناخواسته درگیر منازعات سه کانون قدرت فوق می‌شد. در نامه‌های متعدد دولتمردان ایران به مقامات باب‌عالی و بغداد، بارها به تعابیری نظیر «لابد» و «لاعلاج» برمی‌خوریم که حاکی از ورود

۱ برای آگاهی از اجرای اصلاحات تدریجی و گسترده در عراق در دوره عبدالمجید و عبدالحمید دوم، نک: Çetinsaya,

ناخواسته آنان در رویدادهای بغداد و بابلان است. هرچند اولویت نخست دولتمردان ایران برای رفع تهدیدها، استفاده از راههای سیاسی و دیپلماتیک بود، اما گاه ناچار به استفاده از قوه قهریه نیز می‌شدند. بعد از روی کار آمدن محمود دوم که منجر به آغاز اصلاحات مهم در ساختار قدرت شد، زمینه برای تغییر و تحولات مهم برای افزایش قدرت مرکزی فراهم شد. دولت عثمانی به تدریج توانست با افزایش قدرت و نفوذ خود در مناطق دور از مرکز، کانون‌های قدرت معارض را حذف، و کانون‌های قدرت همسو را زیر سلطه درآورد. با انتصاب والی جدید، علیرضاپاشا در بغداد و حمایت همه جانبه از او، بغداد به مرکز ثقل دولت مرکزی عثمانی در عراق تبدیل شد. با این تحول، زمینه برای حذف قدرت معارض بابلان در مناطق کُردنشین شمال عراق فراهم شد. بدین ترتیب، امارت بابلان بعد از یک سده و نیم حکمرانی، از سوی بغداد برچیده شد. با غلبه بغداد بر بابلان که در حقیقت چیرگی دولت عثمانی بر عراق بود، روابط ایران و عثمانی وارد مرحله جدید شد.

منابع و مآخذ

- آدمیت، فریدون (۲۵۳۵)، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- ابن حوقل (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل، ایران در صورته الارض*، ترجمه و تصحیح: جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- احسان اوغلو، اکمل‌الدین (۱۳۹۷)، *دولت و جامعه در دوره عثمانی*، ترجمه علی کاتبی و توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: کتاب مرجع.
- اردلان، شیرین (۱۳۸۷)، *خانندان کُرد اردلان در تلافی امپراطوری‌های ایران و عثمانی*، ترجمه مرتضی اردلان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی (۱۳۶۵)، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اسناد السلطنه، عیقلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیرالتواریخ (تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ ق.)*، به کوشش جمشید کیان‌فر، تهران: انتشارات ویسمن.
- امین پور، صالح؛ صوفی، علیرضا؛ نصیری، محمدرضا (زمستان ۱۳۹۱)، «تحلیلی بر نقش عبدالرحمن پاشا

- بابان در روابط ایران و عثمانی در دوره فتحعلی شاه (۱۲۲۸-۱۲۱۲ ق. / ۱۸۱۴-۱۷۹۸ م.)، پژوهش‌های تاریخی، س ۴، ش ۴ (پیاپی ۱۶)، ۲۳-۳۴.
- اینالجب، خلیل (۱۳۹۱)، «سند اتفاق و خط همایون گلخانه»، امپراتوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات، خلیل اینالجب و محمد سید دانلی اوغلو، ترجمه رسول عربخانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۸۴)، دو سال آخر: یادداشت‌های روزانه سر جان کمبل نماینده انگلیس در دربار ایران سالهای ۱۸۳۳-۱۸۳۴، تهران: دانشگاه تهران.
- خاوری شیراز، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، به کوشش ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه مجلس.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۷۷)، ناسخ‌التواریخ، تاریخ قاجاریه، تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.
- سعیدی، مدرس (۱۳۹۶)، «سلیمانیه» دانشنامه جهان اسلام، ج ۲۴، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- سعیدی، مدرس و قربانی نژاد، ربیاز (۱۳۹۹)، «شهرزور»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۲۸، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- سندجی (فخرالکتاب)، میرزا شکرالله (۱۳۷۵)، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، تصحیح حشمت‌الله طیبی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صالحی، نصرالله (پاییز و زمستان ۱۳۹۹)، «بررسی تطبیقی گزارش‌های نمایندگان ایران و عثمانی در مذاکرات ارزنة‌الروم (۱۲۵۹-۱۲۶۳ ق.)»، فصلنامه مطالعات آسیای صغیر (ویژنامه فرهنگستان)، ش. ۱۰، ۲۶-۹.
- (پاییز و زمستان ۱۴۰۰)، «یک عهدنامه، چند متن متفاوت - بررسی انتقادی متن عهدنامه اول ارزنة‌الروم»، آینه میراث، س ۱۹، ش ۲ (پیاپی: ۶۹)، ۹۵-۱۲۰.
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۶۶)، منشآت قائم مقام فراهانی، تهران: انتشارات شرق.
- گزارش یک کشتار (بررسی مستند حادثه حمله نجیب‌پاشا به کربلای معلی، ۱۲۵۸ قمری/۱۸۴۲ میلادی، (۱۳۹۴)، به کوشش سید علی موجانی، تهران: مورخ.
- لانگریگ، استیون همزلی (۱۳۷۸)، تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عراق ۱۵۰۰-۱۹۰۰، ترجمه اسدالله توکلی و محمدرضا مصباحی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مستوفی باقی، محمد مفید (۱۳۹۰)، مختصر مفید (جغرافیای ایران زمین در عصر صفوی)، به کوشش ایرج افشار، با همکاری محمدرضا ابوی مهریزی، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، به اهتمام و تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مظفری، پرستو، بهرامی، روح‌الله (زمستان ۱۳۹۸)، «روابط حکام اردلان، امارت بابان و مناسبات ایران و امپراتوری عثمانی در عهد قاجار (۱۲۶۶-۱۲۱۲ ق.)»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۱۲، ش ۴۵،

- ۱-۲۴.
- مظفری، پرستو؛ ثواقب، جهانبخش (بهار ۱۳۹۸)، «تکاپوهای سیاسی نظامی خاندان بابان در کردستان ایران و پیامدهای آن (۱۱۰۵ تا ۱۶۹۴/۱۱۹۳ تا ۱۷۷۹)»، فصلنامه پژوهشهای تاریخی، س ۱۱، ش ۴۱، ۶۵-۹۱.
 - مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۹)، مآثر سلطانی، تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری نژاد، تهران: انتشارات روزنامه ایران.
 - منیف پاشا (۱۲۹۲ ق.)، ایران رساله‌سی، خطی، کتابخانه دانشگاه آن آربر.
 - محمد نصرالله، محمد رشدی؛ محمد اشرف (۱۳۹۵)، اطلس عثمانی، اوایل سده بیستم، به کوشش رحمی تکین و یاشار باش، ترجمه از ترکی استانبولی (تطبیق شده با متن عثمانی): نصرالله صالحی و علی کاتبی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
 - نصیری، محمدرضا (۱۳۶۶)، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد اول: از ۱۲۰۹ تا ۱۳۳۸ ق، تهران: مؤسسه کیهان.
 - نصیری، محمدرضا (۱۳۶۸)، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد دوم: از ۱۲۳۹ تا ۱۲۶۳ ق، تهران: مؤسسه کیهان.
 - واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۸۲)، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (۱۰۷۱-۱۰۳۱ ق) (حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم) خلد برین، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 - وحید قزوینی، میرزا محمداطاهر (۱۳۸۳)، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - وقایع‌نگار کردستانی، علی اکبر (۱۳۶۴)، حدیقه ناصریه در جغرافیا و تاریخ کردستان، تصحیح محمدرئوف توکلی، تهران: [بی‌نا].

References in English and Turkish

- Atmaca, Metin (2019), "Resistance to centralization in the Ottoman Periphery: The Kurdish Baban and Bohtan emirates", *Middle Eastern Studies*, Vol. 55, No. 4, p. 519-539.
- Atmaca, Metin (2021), "Kurdish Emirates between the Ottoman Empire and Iranian Dynasties (sixteenth to Nineteenth Centuries)", *The Cambridge History of the Kurds*, Cambridge University Press, p. 45-72.
- Çetinsaya, Gökhan (2017), *Ottoman Administration of Iraq, 1890-1908*, London and New York: Routledge.
- Çiftçi, Erdal (March 2016), Ottoman Policy in the Ottoman-Iranian Borderland during

- the late 19th Century: *The Case of Ebeḡe*" *History Studies*, Vol. 8, Issue 1, pp. 7-18.
- Doḡan, Cabir (Fall 2011), "II Mahmut dönemi Osmanlı merkezileşme politikasının doğu vilayetlerinde uygulanması", *Turkish Studies*, Vol.6/4, pp. 505-521.

List of sources with English handwriting

- Adamiyat, Fereydun (1978), *Amirkabir and Iran*, Tehran: Khwarazmī.
- Amīnpour, Saleh; Sufi, Alīreza; Nasīrī, Mohammad Reza (2011). "An analysis of the role of Abd al-rahman pasha baban in the interactions between Iran and Ottoman during the Kingdom of Fath Ali Shah (1797-1813 AD)", *Historical Research*, Q4, Vol.4 (16 series), 23-34.
- Ardalan, Shīrīn (2008), *Les Kurdes Ardalan entre la Perse et l'Empire Ottoman*, translated by Morteza Ardalan, Tehran: Tārīk-e Iran Publications.
- *Documents from the process of concluding the second treaty of Erzurum* (1998), by Nasrollah Salehi, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications.
- E'tīzād ul-Saltāneh, Ali Qolī Mirzā (1991), *Eksīr ul-Tawārīk (the history of the Qajar from the beginning to 1259 A.H.)*, edited by Jamshīd Kianfar, Tehran: Weisman Publishing.
- Ehsan-oglu, Ekamaluddin (2017), *State and Society in the Ottoman Period*, translated by Ali Kātibī and Tawfiq Hashempour Sobhani, Tehran: Ketāb- Marja.
- Ibn Ḥawqal (1987), *Travels of Ibn Ḥawqal, Iran in šorat ul-Arz*, translated and edited by Jafar Shoar, Tehran: Amīr Kabīr.
- Inaljaq, Khalil (2012), "The document of agreement and Homayun Gulkhane decree", in Khalil Inaljiq and Mohammad Seyedanli-oglu (1391), *The Ottoman empire in the era of transformation*, translated by Rasul Arabkhani, Tehran: Islamic History Research Institute.
- Khavari Shiraz, Mirza Fazlollah (2012), *History of Dhul-Qarnain*, edited by Nasser Afsharfar, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance and Majlis Library.
- Longrigg, Stephen Hemsley (1999), *four centuries of modern Iraq*, translated by Asadollah Tawakoli and Mohammad Reza Mesbahi, Mashhad: Āstān Quds Ražavī.
- Maftūn Donbolī, Abdol Razzaq (2009), *Ma'āīr ul-Soltāniya*, edited by Gholamhossein Zargarinejad, Tehran: Iran Newspaper Publications.
- Monif Pasha (1875), *Iran Risalasi, manuscript*, Ann Arbor University Library.
- Mostofi Bafghi, Mohammad Mofid (2011), *Mukhtasar-e Mofid (Geography of Iran and the Earth in the Safavid Era)*, by Iraj Afshar, in collaboration with Mohammad Reza Abuei Mehrizi, Tehran: Afshar Endowment Foundation.
- Mostofi, Ḥamdollāh (1983), *Nozhat ul-Qolūb*, edited by Guy Lestrangé, Tehran: World of Books.
- Mozafari, Parasto, Bahrami, Rohollah (2018), "the relations between Ardalan and

- Baban rulers and the relations between Iran and the Ottoman Empire in the Qajar period (1212-1266.A.H) ", *Foreign Relations History*, Q. 12, No. 45, 24-1.
- Mozafari, Parasto; Sawaqeb, Jahanbakhsh (Spring 2018), "Political and Military Movements of the Baban Dynasty in Iran's Kurdistan and the Consequences (1694-1779 AD, 1105-1193 AH)", *Historical Research*, Q. 11, No. 41, 65-91.
 - Nasīrī, Mohammad Reza (1987). *Historical documents and correspondences of Iran (Qajaria)*, first volume: from 1209 to 1338 A.H., Tehran: Keihan Institute.
 - Nasīrī, Mohammad Reza (1989). *Historical documents and correspondences of Iran (Qajar)*, volume two: from 1239 to 1263 A.H., Tehran: Keihan Institute.
 - Nasrollah, Mehmet; Mohammad Rushdi; Mohammad Ashraf (2015), *Ottoman Atlas*; edited by Rahmi Takin and Yashar Bash, translated from Istanbul Turkish (adapted from the Ottoman text): Nasrollah Salehi and Ali Katbi, Tehran: Research Institute of Islamic History.
 - *Official documents on Iran's political relations with England, Russia and Ottomans* (1986). by Gholamhossein Mirza Saleh, Tehran: Tārīk-e Iran Publication.
 - Qā'im Maqām Farahanī, Mīrza Abolqāsem (1987), *Monša'āt-e Qā'im Maqām Farahanī*, Tehran: Sharq Publications.
 - *Report of a Massacre (documentary investigation of Najib Pasha's campaign to Karbala, 1842/1258 AD)*, (2015), by Seyyed Ali Mojani, Tehran: Historian.
 - Sa'idi, Modares (2016), "Sulaymaniyah" *Encyclopedia of the world of Islam*, Volume 24, Tehran: Encyclopedia Islamica Foundation.
 - Sa'idi, Modares and Ghorbanejad, Ribaz (2019), "Shahrzour", *Encyclopedia of the world of Islam*, vol. 28, Tehran: Encyclopedia Islamica Foundation.
 - Salehi, Nasrollah (2019), "A comparative study of the reports of Iranian and Ottoman representatives in the negotiations of Erzurum (1259-1263 A.H.)", *Quarterly Journal of Asia Minor Studies (Academy Special)*, vol. 10, 26-9.
 - Salehi, Nasrollah (2021), "One Treaty with several different texts: A Critical review of the text of the First Treaty of Erzurum", *Ayeneh-ye Miras*, Vol. 19, No. 2 (Continuity: 69), 120-95.
 - Salehi, Nasrollah (spring 2007), "Iranian and Ottoman confrontation over Baghdad (1048-1049/1638-1639): causes and results", *Historical Studies and Research Quarterly*, Vol. 15.
 - Sanandaji (Fakr ul-Kottab), Mirza Shokrullah (1996), *Tohfe Nāserī in the history and geography of Kurdistan*, edited by Heshmatollah Tabibi, Tehran: Amīr Kabīr Publications.
 - Sepehr, Moḥammad Taqī Lesān ul-Molk (1998), *Nāsīk ul-Tawārīk, Qajar History*, edited by Jamshid Kianfar, Tehran: Asāfīr.
 - Teimuri, Ebrahim (2005), *the Last Two Years: Daily Notes of Sir John Campbell, British Representative in the Iranian Court in 1833-1834*, Tehran: University of Tehran.

- Vaghaynegar Kurdistani, Ali Akbar (1985), *Hadīqeh Našīrīyeh in the geography and history of Kurdistan*, edited by Mohammad Rauf Tavakoli, Tehran: Arjang Printing House.
- Vahid Qazvīnī, Mīrza Mohammad Tāher (2005), *Tārīk-e jahān-ārā-y-e 'Abāsī (1015-1112 A.H.)*, edited by Seyyed Sa'id Mir Mohammad Sādegh, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Vale Qazvini Isfahani, Mohammad Yusuf (2033), *Iran under the Reign of Shāh safi and Shāh Abbās II (from 1628 until 1661 A.D) (Part 6 and 7, section 8) - Khold-e Barin*, edited and Annotated by M. R. Nasiri, Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries, Tehran.



شپڙو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی